



۲۰۲۲/۰۴/۲۰



دوکتور محمد اکبر یوسفی

دوران "جنگ سرد" و اثرات آن بر افغانستان!

(قسمت چهاردهم)

یادداشت: این قسمت مقاله قبلاً به تاریخ ۲۹ ماه "دسمبر" ۲۰۱۵ م نشر شده است. پس از تصحیح اشتباهات ممکن تاییبی، و معلومات مختصر در باره اینکه، آیا "دولت حقوق" و حتی "دولت" به مفهوم اصلی کلمه در افغانستان موجود است یا نه، علاوه شده، بار دیگر برای نشر تقدیم است.

«تبلیغات جوانب درگیر در "جنگ سرد"، و وقوع حوادث، تا حدی سمتگیری ها، شکست و پیروزی هر یک را نشان می داده است. این و آن قدرت بزرگ رقیب، یعنی "ایالات متحده امریکا" و "اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی"، در همه رویداد ها، به عنوان مراکز اصلی قدرت و سمت دهندگان شناخته می شده اند و انتظارات مختلف هواداران آنها، بشمول دریافت کمک از جانب هر یک از آنها، بخاطر کسب نفوذ و قدرت برملا می شده است. واقعیت اینست،



که در فضای "جنگ سرد"، عوامل وقوع حوادث عمده در سراسر جهان، باید به آدرس قدرت های بزرگ منسوب گردد، اما در مجموع عوامل مختلف، در قدم اول موضوع تفوق در بخش علم و تخنیک و خاصاً ظرفیت های اقتصادی و توانمندی، در کسب برتری، نقش عمده داشته است. سالهای اخیر نیمه دوم قرن بیست، برتری کشورهای غربی را بطور واضح نشان می داده است، که در فروپاشی نظام یک "حزبی" اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی" نقش تعیین کننده داشته است. در بسیاری از وقایع در دوران "جنگ سرد" عکس العمل ها و موضعگیری های این دو قدرت، همواره خصمانه بوده است. درین جهت زمینه های نفوذ و تعمیل برنامه های آنها، در هر یک از کشورها و مناطق، بوسیله همکاران داخلی و منطوقی نیز فراهم می گردیده است. چنین فضای مناسبات در عرصه بین المللی، سبب بی ثباتی بیشتر در مناطق مختلف جهان گردیده،

براندازی رژیم ها و وقوع کودتا ها هم چنان، در قاره های آسیا، افریقا و امریکای لاتین، دامن زده می شده است. در نتیجه چنین مناسبات و قطببندی ها، عطش حلقات معین محلی متمایل بقدرت سیاسی را هم در کشورهای کم رشد و رو به انکشاف بیشتر می ساخته است. افغانستان یکی از کشورهای نمونه است، که قدرت سیاسی درین کشور، تقریباً در طول تاریخ، بدون نفوذ خارجی، حاصل نشده است. این سرزمین تا حدی به «لابراتوار» آزمایش قدرت، توسط قدرت های بزرگ متخاصم مبدل شده است. وقتی بخواهند از هر کس و نا کس، چیزی و یا چیزها می سازند و وقتی لازم می بینند، به نیستی و نابودی می فرستند. قبلاً نیز تذکر رفته است، که در دوران "جنگ سرد"، اروپای مرکزی،

در قدم اول "سرزمین آلمان"، در مرکز "قدرت نمایی ها" و فعالیت های وسیع سری و علنی، آن دو قطب متضاد قدرت، قرار داشته است، چنانچه خطرناک ترین سلاح های کشتار جمعی درین سرزمین تقسیم شده در برابر همدیگر، در فواصل خیلی کوتاه جای داده شده بود. در حال حاضر نیز تغییر کلی، در قطب بندی قدرت، در تحت نام "شرق و غرب" دیده نمی شود. افغانستان و محافل سیاسی آن، درین بازی های قدرت، مورد توجه و علاقمندی های کشور های مورد نظر، یعنی قدرت های بزرگ بوده است. آنچه در رابطه با افغانستان، و بخصوص در امر "توازن قوای بین المللی"، بین قدرت های بزرگ، از مشخصات خاص تأریخی، محسوب شده می تواند، اینست که افغانستان از زمانه های طولانی قبل، در نتیجه رقابت های قدرت های بزرگ استعماری و غارتگر آنوقت، چون رژیم "تزاری" و "استعمار برتانوی"، به عنوان، یک رژیم "پوشالی" یا سرزمین "حایل" بین دو قدرت متخاصم، شناخته می شده است، پس از سال ۱۸۸۰م، بنابر وضعیت خاصی که درین منطقه، بوجود آمده است، در حقیقت، در آن "وضعیت"، به نفع جانب "انگلیس" استعماری در منطقه، تغییراتی رخ داده است، نتیجتاً در آن زمان افغانستان، از استقلال آن در عرصه مناسبات خارجی نیز، محروم گردیده است. اما در آنوقت، هر دو قدرت، منجمله رژیم تزاری، بیشتر از استعمار انگلیس، به برگشت "ثبات" در داخل کشور افغانستان، علاقمند بوده است، در مجموع هر دو قدرت، به "برگشت ثبات" درین کشور، به عنوان هدف مشترک نیازمند و علاقمند بوده اند، بنابراین هر یک ازین قدرت های رقیب، با حفظ منافع خود آنها یعنی رژیم "تزاری" در شمال، و انگلیس در جنوب و شرق قلمرو تحت تسلط، به توافق رسیده بودند. جانب استعمار انگلیس در آن زمان می خواسته است، تا با کنترل و دریافت اختیار کامل قدرت در امر کسب صلاحیت در بخش تعیین و ایجاد مناسبات خارجی افغانستان، به مصوونیت بیشتر نیم قاره هند دست یابد، بناءً هر دو جانب، بر تسلیمی قدرت به "امیر عبدالرحمن خان"، در جهت "اداره" داخل کشور، موافقت نموده بودند. هر دو جانب، حتماً چنین "ثبات" را از "رهبری امیر عبدالرحمن خان" انتظار داشته اند. "امیر عبدالرحمن خان" بیهوده، لقب «امیر آهنین» را کمائی ننموده بود. اما "امیر عبدالرحمن"، این حالت را "تحفه خدائی" تعریف می کرده است. مشابه به آن، وقتی ایالات متحده آمریکا پس از قریب بیست سال، تصمیم می گیرد، که "قوای" خود را از افغانستان بیرون کند، این وضعیت را "افراطیون طالب" و رهبری آن هم چنان، تحفه "خدائی" و نتیجه "جنگ" و یا "جهاد" خود آنها می دانند. فراموش نشود که در مورد "جهاد" بین تمام پیروان "دین اسلام" تعاریف مختلف وجود دارد. اما هیچکس نمی پرسد، که بار سنگین جنگ را کی ها متحمل می شدند. "جنگی های طالب" از چه منابع، تسلیح، تجهیز و تمویل می شده اند. در عین حال، این حقیقت تلخ را نباید از نظر دور داشته باشیم، که این انکشافات در زمان "امیر عبدالرحمن" خان، که بعضاً ممکن برگشت به "ثبات" تعبیر کنند، در حقیقت انکشافاتی بوده است، که با پروسه تحکیم اصول "دولتداری"، به مفهوم اصلی کلمه، یعنی "دولت حقوق" کاملاً مطابقت نداشته است. او هم مانند گذشتگان فقط یک حاکمیت بخصوص خود را برقرار ساخته است، به این جملات توجه کنید، که "گریگوریان" از زبان "امیر آهنین" در باره وضعیت آن "قلمرو" که باید به "ثبات" بر می گشتاند، نقل کرده است: «**هر روحانی، ملا و سرکرده هر قوم و قبیله و در هر قریه، خود را یک پادشاه مستقل فکر می کرد، و در حدود ۲۰۰ سال گذشته، آزادی و استقلال بسیاری ازین روحانی ها هیچگاه نه شکسته بود و حاکمیت آنها مسلط بوده است. میرهای ترکمن، میرهای هزاره، سران غلزانی، همه قوی تر از امیر آنها بوده اند.**» ("گریگوریان"، صفحه ۱۲۹) این وضعیت نمایانگر آنست که درین کشور، در قریب دوصد سال پس از تأسیس پادشاهی، از مناسبات اصلی «دولت حقوق» که در سائر نقاط جهان و بخصوص در "اروپا" در طی هزاران سال انکشاف نموده بود که باید «زور حق» جای «حق زور» را می داشت،

اثر مشهود نداشته است. وضعیت کنونی در بسیاری جهات از آن اوضاع، فرق کلی و بنیادی، ندارد. در حال حاضر در کشورهای متعدد جهان، حکومت های "سیکولار" مسلط اند و امور "حکومتداری" و "دینداری" جدا از همدیگر، به پیش برده می شود. چند شبی قبل، یکی از «معاونین» وزارت «دفاع طالبان» در یک صحبت «تلویزیونی»، در چنین وضعیت، و آنهم در شرایط و احوالی که «مشروعیت» این "حاکمیت تسخیری"، تحت سؤال است، می گوید، که گویا از دید و میل او "دولت" وجود دارد. چه عجب! این "تسخیر" ناگهان، که در تحت نقشه های مشهود "مرموز" و دست های غیر مرئی، که در پس پرده ها، در خدمت پیش برندگان "جنگ های نیابتی"، فعال اند، باید فراهم ساخته شده باشد، حال ممثلین آن می خواهند با "زور" اسلحه گرم خود کار، بر تهی دستان، مفهوم دولت "حقوق" را خود طوری دیکته کنند که می واهند، در حالی که نه شکل "ساختار دولتی" فعلی، و نه هم محتوای قانونی و مسئولین اصلی امور آنها را، به آنچه متعهد اند، که در تمام کشورهای جهان، به عنوان یک امر حتمی شناخته می شود. بشریت در طی هزاران سال، اشکال متمر، دولتداری و حکومتداری را تجربه کرده اند. آنچه با مفهوم "دولت حقوق" ارتباط می گیرد، درین کشور از همان "آغاز" توجه و کار لازم همه جانبه، صورت نگرفته است. اراده و سهم مردم در سرنوشت خود آنها که با تدوین قوانین عادلانه می تواند ضامن حفظ حقوق هر فرد باشد، نزد تسخیر کنندگان، اصلاً مفهوم نیست. با تأسیس "پادشاهی" در سال ۱۷۴۷م، تحت قیادت «جنرال احمد خان» مسمی به «احمد شاه ابدالی» یا «احمد شاه بابا»، در حقیقت «پادشاهی» در شرایطی تهدابگذاری گردیده است، که قریب در تمام «جهان»، «پادشاهی های قلمروی» و "میراثی" حکمفرما، بوده است. آن قدرت های «قلمروی» در حقیقت از ساحات تحت اشغال آنها، فقط «جزیه» جمع آوری می کرده اند. در آنزمان هیچ پادشاهی را نمی توان یافت که بطور مثال، مانند دوره های بعدی، در فکر رشد سالم و مثمر موضوعات «کلتور» و «فرهنگ و هنر» بوده باشند. «گیلنر» برین عقیده بوده است، که هر آنچه بشریت در تحت نام ارزش های «کلتوری» و «فرهنگی» از آن زمانه ها، می شناسند، محصول



ابتکار خود مردم شناخته شده است، نه محصول تطبیق برنامه های «پادشاهان قلمروی». حال توجه نمائیم به سال ۱۷۴۷م، یک «جنرال ۲۴ ساله» در اردوی «پادشاهی نادر افشار ایرانی» در یک فرصت «شانس» تأسیس «پادشاهی» را در قسمتی از قلمرو، که افغانستان می شناسیم، می یابد و پادشاه یاد می شود. از افسانه ها و هم از ادعاهای اینکه گویا این پادشاهی یک «کنفیدراسیون» «اقوام» بوده باشد، فاصله می گیریم... اینکه چه نوع "حاکمیت" برقرار شده باشد،



می گذاریم کنار، که بررسی آن، درینجا نمی گنجد. به هر صورت معلومات کافی در دست نیست، که ان "پادشاهی میراثی" چه قدم های مشخصی را در بخش "دولت حقوق" برداشته باشد. اما آنچه روشن است، "احمدشاه ابدالی"، قریب ۱۴ سال بعد به «لشکر کشتی ها» بسمت «دهلی» یا به قلمرو «هندوستان» متوسل شده است، که در حقیقت مانند «ترک های عثمانی» و غیره خود را بسطح، رهبری و «حاکمیت» بر اجتماعات دیگر، می رساند. با وجود آنکه گاهی هم از «اسلام» نام برده می شده است، با درنظر داشت، اینکه «اسلام» یک «دین» و «عقیده» است، که اعتقاد به آنرا، حق «آزاد» هر انسان می دانند، نه «جبر». بناءً

وقتی اگر «پادشاهی» را زیر «بیرق» اسلام، بر دیگران حاکم ساخته باشد، که ممکن پیروان ادیان مختلف هم وجود داشته بوده باشد، پس کی می داند، که «عدالت» اجتماعی و «آزادی» دیگران، چگونه بوده باشد؟ فقط یک جمله را از صفحات تاریخ در باره اجراءات زمامدار، «پادشاهی ابدالی» که در وقت «جمع آوری مالیات» در کشمیر اظهار داشته است، نقل می کنیم: **«آنچه می خوری و می نویسی، حق توست، متبای از احمدشاه است.»** اساسات «حقوق



دولت» را به معنی اصلی کلمه در کجا، می یابیم؟ از تفصیل می گذریم: آن «امپراتوری درانی» که بعضاً ممکن نام می داده اند، در نتیجه منازعات نواسه ها، پسران «تیمورشاه»، بر سر تاج و تخت، سقوط کرد. به قدرت آمدن، «دودمان» دیگر، حتی حاکمیت آنها را تحت مفهوم، «پادشاه» به پیش نبرد، بلکه زمامداران خود را تا مدت ها، «امیر» خوانده اند. اگر از امیران دیگر بگذریم، فقط درینجا از ادعای «امیر عبدالرحمن خان» یاد می کنیم. «گریگوریان» مطالعات خود را در رابطه با تصورات «امیر عبدالرحمن خان» در نقش او به حیث «امیر» بدین عبارت یاد می کند: «امیر



از همان آغاز، با فتواها و سوگند به خدا نسبت می داده است، در عین حال در همه امور خود، «اهداف خدائی» می دیده است. «و حال توجه کنید، که او «حق حاکمیت» خود را چگونه، استدلال می نموده است: **«وقتی خدا خواست، که افغانستان از تجاوز خارجی و آشوب داخلی رها یابد، او به این امر مبنی بر اینکه به عنوان یک خدمتگار متواضع، با قرار دادن او درین موقف مسؤول، احترام گذاشته است...»** (همانجا) وقتی به «شعارها» و ادعاهای برخی از «مسؤولین» فعلی «تسخیر کنندگان» گوش دهیم، «شبهات» های زیادی در افاده های آنها بنظر می رسد، با فرق اینکه این افراطیون، اطاعت مردم را، از «اوامر» آنها می خواهند، که با مفهوم «دولت حقوق» و «عدالت اجتماعی» و «آزادی و کرامت انسان» هیچ ربطی ندارد. اینرا هم می دانیم، که در دهه های بعد از جنگ دوم جهانی، در جمله موضوعات «ایدیالوژیکی» سیاسی، که تضاد های عمده در تفاوت های

«سیستم» های متضاد نهفته بوده است، خطوط کلی و عمده را، «ضدیت با امپریالیزم» و هم «ضدیت با کمونیزم»،



تشکیل می داده است، که در حلقات جانبدار این دو قدرت، شناخته شده جهان «دو قطبی»، مشهود بوده است. («نپیگل»، در شماره ۲۴ سال ۱۹۷۹م)، در پایان تصویر فوق سمت چپ می نویسد: «رئیس دولت تره کی (سمت راست) رفیق: **«پلان ها برای حالات احتمالی»** در همان شماره، تصاویر چندی هم از فعالیت های مخالفین دولت بدست نشر سپرده می شود و در عنوان این مطلب می خوانیم که از زبان مخالفین نقل شده است: **«کابل به هوا منفجر خواهد شد.»** در پایان یک تصویر دیگر، ادعاهای مخالفین را به این عبارت می نویسد: **«شورشیان در افغانستان با سلاح های به غنیمت گرفته شده: آنها افراد ما را زنده به گور کرده اند.»** قابل تذکر است، مطبوعات غرب، بخصوص اروپا، آنچه در افغانستان، پس از سقوط خونین «اولین جمهوری» تا زمان

«سقوط شاه ایران» و ورود «خمینی» از پاریس به تهران می گذشت، همه و همه را به عنوان مسائل داخلی افغانستان می نگریستند. اخبار هم در باره اصلاحات دولت و هم چنان در باره «شورش ها» منتشر می شده است. وضعیت بعد از حوادث خونین «هرات» و متعاقباً پس از ورود قوای «شوروی» تغییر کلی دیده است. منابع نشراتی بعدی نشان

می دهد، که "دپیو های" اسلحه ساخت «شوروی» در مصر زمان "سادات"، که مناسبات قبلی آنکشور را با "اتحاد



شوروی" قطع، و بالمقابل روابط آنکشور را با غرب تحکیم نموده بود، در اختیار مخالفین قرار گرفت و در آغاز عمدتاً در تبلیغات به عنوان اسلحه به غنیمت گرفته شده نیز، یاد می کرده اند. در تنظیم و تقسیم اسلحه علاوه از سازمان های استخباراتی قدرت های متحد، رهبران "تنظیمی" مستقر در پشاور در قدم اول فارغ التحصیلان پوهنتون "الآزهر" در مصر و حلقهات متحد "اخوان المسلمین" مصر که دارای پیوند های بین المللی بوده است، سهم عمده را بدست می آورده اند. در شرایط او احوالی که، آن دو قدرت بزرگ در اروپا، بخصوص در قلمرو آلمان، خطرناکترین سلاح های کشتار جمعی را

متراکم ساخته بودند، بحران داخلی افغانستان در جهتی انکشاف نموده است، که دخالت های خارجی، به سرحد رسوائی رسیده، حکومت "کودتا"، با عقد قرارداد جدید، با "همسایه شمالی"، تقرب خود را با قدرت بزرگ، "اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی" تبارز داده است. این قدم را در مناسبات دو جانبه، می توان از عدم مراعات وضعیتی نام برد که، در مغایرت و یا در رد حالت "حایل" بودن یا سرنوشت تأریخی "پوشالی" بودن کشور، نیز شناخته شده می تواند. در پایان تصویر دیگر می خوانیم: «"پارتیزان های "افغان": مصوونیت اسلام"». درین رابطه تصویری از مدرس دینی در یکی از مساجد در کابل را منتشر ساخته است، در پایان تصویر می خوانیم:



"مکتب قرآن در کابل: "با ظهور اشباح سرخ باید خاتمه داد." در آن لحظات نخست، شعار شورشیان، از جانب "بنیادگرایان" مستقر در پاکستان و ایران تعیین می شده است. آنها مدعی بوده اند که گویا خطر در برابر "اسلام" بوده باشد. اما بعداً درین شعار تغییراتی را وارد می آوردند و در تحت نام "جهاد" در طیف ترکیبی حلقهات "شورشی"، نیز تغییرات مشهود، رخ می دهد. همین مجله همزمان موازی با گزارش از فعالیت های مخالفین "شورشی" از جریان توزیع زمین و اصلاحات ارضی، که از جانب دولت مرکزی در افغانستان، ادامه داشته است نیز، خبر می دهد. درینجا فقط

تصاویر را از نظر می گذرانیم: در پایان تصویر جمعی: "مالکین جدید زمین: "هیچ کس حق ندارد ... خود را بهتر از دیگران احساس نماید": سند ملکیت." انکشافات سیاسی - اجتماعی در سرزمین آلمان، منجمله تغییرات فکری و اندیشه مبارزه "طبقاتی" در جنبش "چپ" و "سوسیال دیموراسی" در آلمان، نقش قابل ملاحظه در تعیین مشی جدید مبارزه سیاسی، در اروپا، داشته است. چنانچه در مقالات قبلی، تذکر رفته است، حزب سوسیال دیموکرات آلمان، در غرب آلمان، در کنگره معروف آن، بنام "پروگرام گودیسبرگ"، از "مبارزه "طبقاتی" فاصله گرفته است، در کشور مسیر "دیموکراسی" را با "مارکیت اجتماعی اقتصاد" و غیره برنامه های، اصلاحی در موجودیت نظام سرمایداری و جلوگیری از آزادی های بی حد، سرمایداری انحصاری، راه اعمار جامعه را در پیش گرفته است. در شرق آلمان، ساحه تحت اشغال "اردوی سرخ" سازمان ها و شاخه های "حزب کمونیست" و "حزب سوسیال دیموکرات"، "حزب سوسیالیست متحده آلمان" را با مشی "مبارزه طبقاتی"، تشکیل داده اند. خلاصه اینکه در شرق سیستم "یک حزبی" با "اعمار جامعه سوسیالیستی" و در غرب کشور، سیستم "کثیر الحزبی"، بر مبنای "دیموکراسی" و "سیستم بازار"، با رخ متمایل به منافع اجتماعی آن، در پیش گرفته شد. در آن مرحله، به عنوان دو جهنگیری متضاد، موضعگیری

های اساسی، در خطوط کلی چنین بوده است: جانب «چپ» که «اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی» را، به حیث «تکیه گاه» مبارزه «طبقاتی» در سطح بین المللی می شناخته اند، آنرا «حافظ صلح جهانی» نیز تبلیغ می نموده اند، بر خلاف به «سرمایداری» به عنوان نظام استثماری و مرکز اصلی «جنگ» و «استعمار نو» می دیده اند. همین «جهتگیری» چپ بصورت کل، «جهان را با ترکیب "طبقاتی"، یعنی با موجودیت طبقات اجتماعی متخاصم مشاهده می نموده است. به عبارت دیگر، از آنجایی که درین ترکیب، به «سیستم سرمایداری»، به عنوان «دشمن طبقاتی» می نگریسته اند و برین اساس، مبارزه «مشترک بین المللی» یا «انترناسیونالیزم پرولتری» را درین «مبارزه طبقاتی»، بمثابة «مشی مشترک» تعیین نموده بودند. درین «جبهه» نیروهای متنوع را در تحت نام «متحدین طبیعی» در مبارزه علیه «امپریالیزم»، متشکل ساخته بودند. برخلاف، جبهه «غرب» مدعی حفظ «آزادی» و «دیموکراسی» بوده و به جای سیستم های «یک حزبی» و «طبقاتی»، از حاکمیت های پارلمانی، به اشتراک احزاب متعدد، و «پلورالیزم» سیاسی، حمایت و پیروی می نموده اند. در جمله وقایع آنچه، که برای «ایالات متحده»، در مرحله جنگ سرد، شکست «سنگین» شمرده است، منجمله «شکست در جنگ ویتنام» یاد شده است، متعاقباً «سقوط رژیم شاه»، به ظاهر، به عنوان یک شکست دیگری هم، در سیاست «خارجی» آن قدرت بزرگ درین منطقه محسوب می گردیده است. قابل یادآوری است، که «سقوط جمهوری پنجاهساله» در افغانستان، قریب یکسال قبل صورت پذیرفته بود. بنابر علایم و «فکت ها»، اقدام به عقد «قرارداد دوستی ...» جدید بین رژیم «کودتا» در افغانستان، با اتحاد شوروی، می تواند یکی از اقدامات «نادانشانه» بوده باشد. در مراحل اول تغییر رژیم، در حقیقت، تا آنزمان، در محافل رسمی جهان، رویداد های افغانستان به عنوان وقایع داخلی یاد می شد. صرفنظر از اینکه به نسبت اقامت بعضی از رهبران «حزب اسلامی ...» و «جوانان مسلمان» ... در پاکستان، اتهام های دولت «کابل»، علیه رژیم های پاکستان و ایران در همدستی با «امپریالیزم» شنیده می شد. در قسمت های قبلی از «بحرانات سیاسی» در پاکستان، در سال ۱۹۷۱م (جنگ باهند) و هم چنان «قیام مسلحانه بلوچ ها» و حمایت رژیم شاه ایران از حکومت «ذوالفقار علی بوتو» («شیعه»)، تذکر داده شده است. بی ربط نبوده است، که در روز های اول رژیم جمهوری در افغانستان، در رابطه با این «کودتای چپی»، به عنوان «اولین» حادثه در جنوب آسیا، مجله «شپیگل» در مورد نگرانی های «پاکستان» و «ایران» می نویسد، که با این حکومت یک «کیوبای ثانی» درین منطقه، سر بلند خواهد کرد و در مناسبات بین المللی، تشنجات و مسابقات بیشتر تسلیجاتی، به راه خواهد افتاد. در آغاز «بحران» ایران، قریب یک سال بعد از سقوط جمهوری «پنجساله» در افغانستان، ظاهراً چنین بنظر می رسید، که گویا، ایالات متحده آمریکا، در سقوط رژیم «شاه» در ایران «غافلگیر» شده باشد. در آنزمان توسعه و تحکیم بعدی رژیم «آخوند ها» را در ایران، بسیاری از صاحب نظران، محتمل نمی شمرده اند. حال «روشن» است، که رژیم ملاحی ایران، طول عمر آنرا باید مرهون طول عمر «جنگ افغانستان» و هم از اثرات «جنگ با عراق» که «خمینی آنرا تحفه خدائی» نامیده بود، بدانند. در زمانی که به عنوان مثال، «کارت تر»، رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا، بر طبق گزارش «شپیگل»، «به ۱۳ کشتی جنگی مسلح و با کشتی های طیاره بردار، «میدوی» (Midway) و «کیتی هاوک» (Kittyhawk) در غرب بحر هند دستور حرکت داده است، و در عین حال از «آیت الله» خواسته است، تا «وضعیت جدی را درک نماید»، چنین حدس زده می شد، که «رژیم ملا ها»، طویل المدت، در برابر این چنین فشارها و مقابله قدرت های غربی، بخصوص ایالات متحده، طاقت مقاومت نشان داده نخواهد توانست. برخی ها این حرکات را، احتکار و سفته بازی می دانسته اند، مدعی بوده اند که گویا در عقب حمله بر کعبه در «مکه»، آمریکا

قرار دارد، مفهوم نا چیز بدست داده است. حتی اتهام غیر واقعی مبنی بر اینکه، گویا "سی آی ای" تلاش نموده است، تا گروگان گیری در "مکه" را به گردن "شیعیان آیت الله خمینی"، بار کند: گروگانان امریکائی در سفارت آنکشور در تهران به این طریق رها شده نمی توانست. برای ایالات متحده آمریکا، می توانست هیچ چیزی کمتر مربوط نبوده باشد، که اگر حال با این عمل مناسبات سیاسی، عربستان سعودی را، که به حیث قدرت بزرگ - "نفث" و از جمله جانبداران غرب شمرده می شد، هم چنان بی ثبات می ساخت. محتمل است که "گروپ اشغالگر" - در مطابقت با گزارشات رسیده از کویت و مصر - بیک فرقه اسلامی "خوارج" (Charidschite) وابسته بوده اند، که با اولین جنگ های عقیدوی، در رابطه با جانشین اصلی پیغمبر اسلام، حضرت محمد (ص) که از جانب "شیعه" و "سنی" آغاز گردیده است، منسوب نمود. این ادعا ها، از جانب گروپ گروگان گیر، مردود شمرده شده است. برخلاف، آنها مدعی بوده اند، که خود آنها، "متدین واقعی" می باشند. آنها در قدم اول در عراق امروزی و در جنوب ایران، و هم چنان در مناطق علیای "نجد"، در عربستان سعودی، بسر می برند. نمی توان از احتمال خارج دانست، که اشغالگران عبادتگاه، انگیزه مذهبی را با اهداف سیاسی و اجتماعی مخلوط ساخته بوده اند. این اقلیت در عربستان سعودی، مانند گروپ قوی "شیعه" و کارگران خارجی (کارگران "مهمان")، همه خود را از جانب "جمعیت بادران سنی" و زمامداران مستبد، و خالد پادشاه مریض آنها، تحت تسلط مناسبات تبعیضی می دیده اند. در چنین وضعیت، "شپینگل" می نویسد که: «گوریلا های مسلمان، در انتظار تهاجم بزرگ است. "سجا خان ناسن؟" (Sija ChanNassen) سرکرده "شورای اسلامی و انقلاب ملی افغانستان"، در پیروزی خود، اطمینان داده است. در برابر قوای شوروی هم چنان: "اینکه یک سال و یا ده سال دوام نماید، ما آنها را بیرون خواهیم راند." ("ش" ۵۳ سال ۱۹۷۹م.) این اطمینان را از کجا حاصل نموده باشد؟ هواداران آنها حال پس از چهل سال داد می زنند که این "جنگ ما نیست" و یا "این جنگ بر ما تحمیل شده است." "حرف کی قابل باور است؟ در همان لحظات زمانی، انکشافاتی که در مناسبات چین و ایالات متحده آمریکا، در زمان "جیمی کارتر" بوجود آمد، علاوه از اینکه برای "تایوان" سنگین بوده است، برای رژیم کودتا در افغانستان، که پس از سقوط "جمهوریت پنجساله"، به ظاهر تمایلات و حرکات "تقرب" بیشتر با "شوروی"، بمشاهده رسیده است، که در رقابت ها و اختلافات "چین و شوروی"، برای "چین" موقف دولت کودتا در افغانستان، یک قدم جدی تر در «جانبداری از موقف شوروی» تلقی شده است. اما واقعیت ها در داخل افغانستان و رقابت های گروپ ها بر سر قدرت، غیر از این تصورات بوده است. نشر فکت ها و آمار منتشره، تصویر معینی را از وضعیت عینی جامعه افغانستان، انعکاس داده است. آنچه بدون تردید قابل توجه است، نفوذ مشهود رقابت های قدرت های بزرگ در فضای جنگ سرد می باشد. افغانستان کم انکشاف یافته، "محاط به خشکه"، در قطار کشورهای کمترین انکشاف یافته در لیست ۲۴ کشور در سازمان ملل متحد، در دهه های قبلی از پائین در جمله ۵ تا ۷ کشور، از سمت پائین لیست، نوسان می نموده است. وضعیت اجتماعی اقتصادی برای برخی از حلقات "چپ"، تبلیغ حالت فقر و کمبودی های اقتصادی و سایر عقبمانی ها، برای آنها، راه "مبارزه طبقاتی" را گواهی داده، درین راه به خاطر جلب توده های محتاج، در حمایت از حکومت آن، متوسل می شده اند. بر ضد این حرکات، انکشافات در ایران و هم اوضاع پاکستان قرار داشته است. موازی با تأثیرات تبلیغاتی و مداخلات ایران، تحریکات و مداخلات پاکستان، نیز وسعت و عمق بیشتر، یافته است. البته چنین مداخلات، خرابکارانه پاکستان، سابقه دیرینه تر داشته، تخریبات علیه رژیم "جمهوری پنج ساله" در افغانستان، به کمک و حمایت پاکستان، آغاز یافته بود. ازین لحظات ببعده، تنظیم های "هفتگانه" در پاکستان و "نه گانه" در ایران، که بعداً به "هشتگانه" و در نهایت به "حزب وحدت" نامگذاری گردید، به عنوان تنظیم

های نظامی-سیاسی، سازماندهندگان "شورش" به فعالیت پرداخته اند. هر یک از این دو مرکز، با وجود آنکه، حامیان مختلف و حتی، حامیان متخاصم بین المللی نیز داشته اند، باز هم اقلأ در یک مورد، وجوه مشترک داشته اند، این وجهه مشترک عبارت بوده است، از تلاش در جهت، "ایجاد دولت مذهبی"، تسخیر کشور و تعمیم انحصار قدرت به پیروی از "شریعت اسلامی". درین مثنی، باز هم اختلافات شدید، بین فرقه "شیعه" و "سنی" که دارای ریشه های عمیق تاریخی می باشد، وجود داشته است. اما، با "مهر کمونیستی"، که بر "پیشانی حکومت کوتایی ۷ ثور ۱۳۵۷" زده شده بود، در آغاز "شورشی های" ضد حکومت "چپی" افغانستان، از مراکز سازمانی آنها از "پاکستان" و "ایران"، شعار "دفاع از اسلام" را تعیین نموده بودند، که بتدریج با پیوستن گروپ ها و محافل دیگر، با ادعا های "مقاومت علیه اشغالگران شوروی"، با "نجات وطن" تعویض نموده اند. لیکن از همان آغاز، "ابتکار و رهبری" عملیات مسلحانه در دست گروپ های "اخوانی"، تحت رهبری "گلبدین حکمتیار"، "عبدالرب رسول سیاف"، "مولوی خالص" و "برهان الدین ربانی" و غیره افراطیون "سنی" بوده است. "شیپگل" در شماره ۱۲ سال ۱۹۷۹م، ضمن آنکه از اصلاحات "ارضی"، رژیم در نقاط دور دست از کابل گزارش می دهد، در عین حال "نورمحمد تره کی"، رئیس "دولت انقلابی" وقت را در حالت "دعا" بعد از نماز نیز نشان می دهد. در پایان عکس "رئیس دولت، تره کی" می خوانیم: "طعام چاشت از دیک مسی". و در پایان تصویر بعدی "دهقانان افغان - پنج سال مسیر خشک سالی" را پشت سر گذاشته اند. در تحت چنین شرایط طبیعی و وضعیت دشوار اقتصادی اجتماعی، بحران خونین در وطن، راه بی رحم و غم انگیز را می پیموده است. « (۲۹ دسمبر ۲۰۱۵م).

ادامه دارد ...



برای مطالب دیگر دوکتور محمد اکبر یوسفی روی عکس کلیک کنید